

از خود جوشیدن و بالیدن

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی
دردیدار با جوانان نخبه و دانشجویان نمونه

اشاره

یکشنبه ۵ مهرماه ۱۳۸۳، جمع کثیری از برگزیدگان المپیادهای دانش‌آموزی و دانشجویی، نفرات برتر کنکور سراسری دانشگاه‌ها و دانشجویان نمونه کشوری، به حضور رهبر معظم انقلاب رسیدند. در این محفل دوستانه ابتدا دانشجویان دیدگاه‌ها و مشکلات خود را مطرح نمودند. سپس رهبر انقلاب سخنانی ایراد کردند که می‌خوانید.

P

جلسه تا این لحظه به نظر من بسیار جلسه‌ی خوبی بود و من حقیقتاً لذت بردم؛ عمده از این جهت که احساس می‌کنم بحمدالله جوانهای نخبه‌ی ما جرأت تکیه به نظرات خودشان را دارند؛ این خیلی برای من اهمیت دارد. این که جوان ایرانی و جوان مسلمان اعتماد به نفس داشته باشد که درباره‌ی مسائل کلی کشور، مسائل آموزش عالی، مسائل آموزش و پرورش و مسائل دانشگاه خود یا دانشگاههای دیگر، قرص و محکم و بااطمینان نظر خودش را بیان کند، خیلی حائز اهمیت است. ما باید این روحیه را در کنار تقویت روحیه‌ی علم‌جویی و نخبگی علمی تقویت کنیم.

● اعتماد به نفس نه پرخاشجویی

عزیزان من! به شما عرض کنم: آن کسانی که در ابتدا روند علم و تحقیق را در کشور ما گند کردند و بعد بکلی متوقف کردند، اولین تدبیرشان این بود که این روحیه را در ایرانی از بین ببرند؛ یعنی ایرانی

احساس کند که در فکر، در علم، در پیدا کردن راه زندگی و در جستن حتی واژه‌های لازم برای بیان مقصود، از خود چیزی ندارد. و همین، یک ملت را خاکستر نشین می‌کند؛ ملتی که به خودش اعتماد نداشته باشد. من خوشحالم از این که امسال در جمع شما جوانها این روحیه را می‌بینم. در جلسات دیگری هم که با جوانها داشته‌ام، خوشبختانه می‌بینم روزبه‌روز این روحیه در حال رشد است. البته نکته‌ی ظریفی که وجود دارد این است که این احساس اعتماد به نفس و بیان چیزهایی که به ذهن انسان می‌رسد، غیر از ستیزه‌گری و پرخاشجویی است. پرخاشجویی در طبیعت جوان هست - این مورد نظر من نیست - من می‌بینم شما جوانها و جوانهای دیگری که من با آنها در این چند ساله برخورد داشته‌ام، از روحیه‌ی منطق، استدلال، اعتراض منطقی و اعتراض علمی استفاده می‌کنند و این برای من خیلی باارزش است. مطالبی را که بیان کردید، نکات بسیار خوب و قابل توجهی بود. من حالا اجمالی یادداشت کرده‌ام، لکن مجموع حرفهای شما ان شاء الله از نوارها پیاده خواهد شد و مورد توجه قرار خواهد گرفت.

بعضی از نکاتی که دوستان مطرح کردید، مسائلی است که صد درصد اجرایی است و مربوط می‌شود به آقایان مدیرانی که در جلسه تشریف دارند که باید سریعاً رسیدگی کنند؛ مثل همین مسأله‌ی جریمه برای واحدهای اضافه که یک دانشجو می‌گیرد. الان این موضوع برای من هم نامفهوم است؛ نمی‌فهمم چرا. معنای این کار چیست؟ یا ارتباط با نخبگان خارجی، مسأله‌ی است که احتیاج به سیاستگذاری دارد. بعضی مسائل یک قدر وسیعتر است؛ مثل این که دستگاههای دولتی نخبگان را بورسیه کنند، که نکته‌ی درستی است. مسأله‌ی سربازی هم که بعضی از دوستان مطرح کردند، به نظر من حل شده و مشکلی وجود ندارد. اما مسأله‌ی دیگری که در این جلسه به نظر شما دوستان نگفتید، ولی در جلسات قبل گفته شد و من هم برای آن اقدام کردم، موضوع ورود راحت تر برگزیدگان المپیادها و برگزیدگان علمی به دانشگاههاست، که من از آقایان دو وزیر محترم خواهش می‌کنم این مسأله را بررسی کنند و اگر حس می‌کنند مشکلی وجود ندارد، حتماً برای این فکر خوب، اقدام کنند که نخبگان مثلاً تا یک رتبه‌ی دوم یا سوم - بتوانند وارد دانشگاهها شوند. بعضی از کارهای دیگری هم که دوستان مطرح کردید، مسائلی است که احتیاج به کار، مطالعه و دنبالگیری از سوی دستگاههای دولتی دارد، که ما ان شاء الله می‌گوییم اینها را تفکیک کنند و هر کدام را یا به شورای عالی انقلاب فرهنگی یا به دستگاههای ذیربط مرتبط کنند.

● فاصله از پیام‌های یأس‌آلود

تنها نکته‌ی تذکر آمیزی که می‌خواهم عرض کنم، این است: برخی از این مشکلاتی که شما ذکر

می‌کنید، در کوتاه مدت و بعضی در بلند مدت کاملاً قابل حل است. بیان این مشکلات هیچ ایرادی ندارد؛ بخصوص در چنین جلسه‌یی که کاملاً صمیمانه و در جو مهربانی و محبت تشکیل شده؛ من کاملاً استقبال می‌کنم؛ حتی اگر همه‌ی شما مشکلاتی از این قبیل را بیان کنید؛ منتها توجه کنید که کیفیت بیان را یأس برانگیز نکنید؛ یعنی مراقب باشید که فضا یأس‌آلود نشود. عزیزان من! همه چیز به امید متکی است؛ یعنی بایستی شما و مسؤولان دانشگاه‌های کشور - مسؤولان دولتی در رده‌های مختلف - که بناست در هر زمینه‌یی از جمله در این زمینه‌هایی که شما می‌گویید، فعالیت کنید، امیدوار باشند که می‌توانند پیش بروند و می‌توانند به نقطه‌ی مطلوب برسند. نوع بیان را نوعی نکنید که معنایش حاکمیت فضای یأس بر تحرک باشد؛ نه، هیچ جای یأس و نومی نیست و پیام یأس‌آلود هم به نظر من جایی ندارد.

آنچه مناسب می‌دانم در این جلسه به شما عرض کنم - در حالی که برخی از مطالبی که می‌خواستم به شما بگویم، خود شما آنها را بیان کردید - این است: کار شما پیشرفت علمی و پیگیری عقلانیت علمی است؛ این کاری است مطلوب اسلام و مورد نظر و مورد تحریص و تحریض اسلام. ما به عنوان مسلمان و مؤمن به این آئین، وظیفه داریم کار علمی و رسیدن به اوج علمی را هم در حرکت فردی خودمان و هم در برنامه‌ریزی جمعی کشور دنبال کنیم؛ این وظیفه است؛ نگاه به این قضیه، باید به این شکل باشد.

البته در غرب و اروپا وضع فرق می‌کرد. در اروپای مسیحی، آغاز تحرک معرفت علمی با پایان معرفت دینی همزمان و همراه بود؛ یعنی شروع این مرحله به معنای ختم آن مرحله تلقی شد. شاید حق هم همین بود؛ چون معرفت دینی در محیط مسیحی، معرفتی خرافی، تعصب‌آلود و کاملاً ضد علم بود. آن زمانی که در اروپا یک دانشمند را به جرم کشف علمی یا زندانی می‌کردند یا شلاق و آتش می‌زدند، زمان خیلی دوری از زمان ماست. قرنهای متوالی دانشمند را به عنوان جادوگر آتش می‌زدند، که شما در آثار ادبیات غرب و در تاریخ علم غرب کاملاً این موضوع را مشاهده می‌کنید. وقتی فضا و محیط دینی جامعه و متولیان و متصدیان دینی آن با علم این جور برخوردی دارند، بدیهی و طبیعی است که در چنین شرایط اجتماعی، اگر علم بتواند قد علم کند، دین و معرفت دینی را به خاک سپاه می‌نشانند و آن دوره بکلی تمام می‌شود؛ این چیز روشنی است.

● بی‌معنایی ضدیت دین با علم در اسلام

در اسلام وضعیت بکلی متفاوت است. در اسلام ضدیت دین با علم و ضدیت دین با عقل، اصلاً معنا ندارد. در اسلام یکی از منابع حجت برای یافتن اصول و فروع دینی، عقل است؛ اصول اعتقادات

را با عقل بایستی به دست آورد؛ در احکام فرعی هم عقل یکی از حجت‌هاست. اگر شما به کتب احادیث ما نگاه کنید - مثل کتاب «کافی» که هزار سال پیش نوشته شده - اولین فصل آن، «کتاب العقل والجهل»، است که اصلاً فصلی است در باب عقل و ارزش و اهمیت آن و اهمیت دانایی و خردمندی. اسلام همچنین نسبت به علم، مهم‌ترین حرکت و مهم‌ترین تحریک و تحریر را داشته است. تمدن اسلامی به برکت حرکت علمی که از روز اول در اسلام شروع شد، به وجود آمد. هنوز دو قرن به طور کامل از طلوع اسلام نگذشته بود که حرکت علمی جهش‌وار اسلامی به وجود آمد؛ آن هم در آن محیط. اگر شما بخواهید آن حرکت علمی را با امروز مقایسه کنید، باید قطب‌های علمی امروز دنیا را در نظر بگیرید، بعد فرض کنید که کشوری در نقطه‌ی دوردستی از دنیا قرار دارد که دور از هر گونه مدنی است؛ این کشور وارد میدان تمدن می‌شود و به فاصله‌ی مثلاً صد یا صدوپنجاه سال، از لحاظ علمی بر همه‌ی آن تمدن‌ها فائق می‌آید؛ این یک حرکت معجزآسا است؛ اصلاً قابل تصور نیست. این نبود مگر این که اسلام به علم، فراگیری آن و تعلیم دادن علم و زندگی عالمانه، تحریر داشت. اصلاً ببینید در احادیثی که در زبان‌هاست و گاهی مورد تعمق قرار نمی‌گیرد، چقدر بعضی از نکات مهم هست: «الناس ثلاثة: عالم و متعلم علی سبیل نجات و همج رعاع»؛ اصولاً ما سه دسته انسان داریم: انسان‌هایی دانشمندند؛ انسان‌هایی در طریق دانستن هستند؛ بقیه، «همج رعاع» هستند. «همج رعاع» یعنی انسان‌های سرگردان، بی‌ارزش و بی‌وزن. می‌بینید که اسلام اصلاً نسبت به علم، در درجه‌ی اول، ارزش را روی علم می‌برد؛ چه داشتن علم و آموختن آن به دیگران و چه فراگیری علم. محیط اسلامی، چنین محیطی است.

از همین جا شما جوان‌های عزیز توجه کنید که ورود در میدان معرفت علمی - حالا هر علمی؛ چه علوم انسانی، چه علوم قرآنی، چه علوم طبیعی یا انواع و اقسام علوم که امروز شماها در آن تلاش و کار می‌کنید - و ورود در میدان تحقیق علمی باید شما را از غور و پیشرفت در میدان معرفت دینی، تمرین اخلاقی و کسب فضیلت باز ندارد؛ باید اینها را با هم داشته باشید. این آیه‌ی که این برادر عزیزمان در ابتدا قرائت کردند: «و يُزَكِّهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ»، خدای متعال پیغمبر را فرستاد، تا او تعلیم بدهد و تزکیه کند. بنابراین، تعلیم و تزکیه با یکدیگر است؛ این دو را از هم جدا نکنید. این باور که هر کسی وارد میدان علم شد، به طور طبیعی بایستی از فضیلت و معنویت و اخلاق کناره بگیرد، فکری کاملاً غلط و وارداتی و متکی به پیشینه‌ی است که در اروپای مسیحی به وجود آمد و بکلی با محیط اسلامی و با فهم و تعالیم اسلامی سازگار نیست؛ چرا که اگر دانشمند با فضیلت و با اخلاق باشد؛ در هر رشته‌ای، از آن می‌توان امید برای اعتلای بشریت و اعتلای کشور خودش داشت؛ این دانشمند هدف‌ها را هدف‌های ارزشمند می‌کند و حرکتش حرکت به نفع انسانیت و به نفع عدالت و به

نفع فضیلت و در جهت مقابل نابسامانی‌های عجیب دنیای امروز خواهد شد. شما سعی کنید این جور دانشمندانی در آینده باشید و هدف خودتان را این مسائل قرار دهید؛ انسانهایی باشید که می‌توانند چرخ دنیا را در جهت درست به حرکت دریاورند؛ این را برای خودتان هدف قرار دهید؛ و این ممکن است؛ البته باید کارهای مقدماتی فراوانی برای رسیدن به آن هدف انجام بگیرد.

● بنیاد نخبگان

این مسائلی که شما درباره‌ی نخبگان گفتید، حرفهایی است که اعتقاد خود من هم همین‌هاست: بسترسازی برای پرورش نخبگان، شناسایی استعداد‌های نخبه، کمک به آنها در رفتن به سمت قله‌های علمی و تحقیقی؛ اینها همه کارهای بسیار مهمی است که البته این کارها در کشور ما شروع شده؛ بعد از آن‌که در گذشته - قبل از انقلاب - مطلقاً در این کشور وجود نداشت و حتی در جهت عکس آن حرکت می‌شد؛ یعنی در واقع نخبه‌کشی بود؛ سعی در کشتن روح امید در جوانها بود؛ سعی در این بود که آن کسی مطرح شود که نسخه‌ی غربی را به‌طور کامل و صددرصد می‌تواند بخواند و اجرا کند و به آن اعتقاد دارد. از خود جوشیدن، از خود رویدن و بالیدن، اصلاً وجود نداشت. این معنایش این است که همیشه کشور و ملت ما زائده‌یی بر دیگران باشد؛ دنباله‌روی آنها باشد. پیداست که چنین کشوری اعتلا پیدا نمی‌کند. در گذشته وضع ما این بود؛ اما انقلاب روحیه‌ها را عوض کرد؛ وضعیت را تغییر داد. الان چند سال است که بحمدالله توجه به نخبگان در برنامه قرار گرفته؛ لکن آنچه تاکنون شده، کافی نیست. به هر صورت، بسیاری از این نکاتی که دوستان الان مطرح کردند، چیزهایی است که مورد اهتمام قرار داشته و برای اینها کار شده و تلاشهایی انجام گرفته و پیشرفتهایی هم داشته و ان‌شاءالله بایستی بیشتر هم پیش برود.

البته من در مورد خاص نخبگان این جور به نظر می‌رسد که ما یک «بنیاد نخبگان» لازم داریم. من سالها پیش - قبل از دولت آقای خاتمی - به رئیس‌جمهور وقت گفتم دفتری درست کنید که به مسائل ارتباط دانشگاه با صنعت بپردازد. در یک نگاه وسیعتر، در واقع این می‌توانست دفتری باشد برای رسیدگی به مسائل گوناگون نخبگان: شنیدن حرفهایشان، حل کردن مشکلات ویژه‌شان، نگاه به پیشنهادهایشان در زمینه‌ی پیشرفت کار و اصلاً نگاه کلی به نخبه‌پروری در جامعه. بعد، در زمان دولت کنونی هم - دولت آقای خاتمی - به ایشان یکی، دو مرتبه گفتم، که کارهایی هم انجام داده‌اند؛ منتها کافی نیست. ما باید یک بنیاد درست کنیم که زیر نظر ریاست‌جمهوری باشد؛ چون بهترین جا آن‌جاست. الان شنیده‌ام که بعضی از دستگاه‌های کارهایی می‌خواهند بکنند، لکن هیچ‌جا برای این کار مناسبتر از دستگاه ریاست‌جمهوری نیست؛ حتی دستگاه وزارتتی هم برای این کار کافی نیست؛ چون

این کار فراتر از کار یک وزارتخانه است.

همان‌طور که شماها گفتید، برخی از مسائل شما به وزارت علوم، بعضی به وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، بعضی به وزارت آموزش و پرورش، احیاناً بعضی به وزارت ارشاد و بعضی هم به وزارتخانه‌های دیگر مثل صنایع و نفت ارتباط پیدا می‌کند. یکی از دوستان، پتروشیمی را مثال زدند؛ کاملاً درست است. بله، من اطلاع دارم که برخی از نخبگان به وزارت نفت رفته‌اند؛ منتها آن کاری که باید از آنها خواسته شود، خواسته نشده و آن استفاده‌ی لازم صورت نگرفته است. به‌هرحال، مرکزی برای جمع کردن این امور لازم است، تا آن مرکز بتواند با نگاه صحیح، درست، مستمر و بخصوص غیرسیاسی، که هیچ آلوده به نگاه‌های سیاسی و اهداف سیاسی نشود، مسأله‌ی نخبگان را به عنوان مسأله‌ی مستقل در کشور دنبال کند. آن وقت، طبعاً همه‌ی این مسائلی که شما گفتید، در آن جا می‌گنجد؛ یعنی اول شناسایی استعدادها، بعد پرورش آنها و آنگاه هدایت استعدادها به سمت کارهای لازم و مناسب.

● خروج نخبگان

ای بسا برخی از استعدادهایی که امروز وجود دارد، صرف کارهایی می‌شود که این کارها خیلی برای کشور لازم نیست؛ مثلاً همین مسأله‌ی «خروج نخبگان» از کشور؛ چون خروج نخبگان از کشور - من چند بار تا حالا این را گفته‌ام - به‌طور مطلق موضوعی منفی نیست؛ زیرا ممکن است نخبه‌یی از کشور خارج شود و بخواهد معلوماتی کسب کند و بعد برگردد و برای کشور مفید باشد. البته بهتر این است که ما امکاناتی را برای همین نخبه فراهم کنیم، تا در خود کشور آنچه را که از نظر رشد و شکوفایی استعداد لازم دارد، مهیا شود: کارگاه داشته باشد، محیط مانور علمی و تحقیقی داشته باشد؛ این بهترین است؛ اما اگر نشد، نخبگان بروند - فضای دنیا فضای وسیعی است - منتها این رفتن باید با حساب و کتاب انجام بگیرد؛ یعنی آن نخبه بداند که برای چه دارد می‌رود؛ چه می‌خواهد بکند و پس از آموزش آنچه را که لازم دارد، چه استفاده‌یی می‌خواهد از آن دانش بکند. آیا از آن دانش برای اعتلای کشور و برای پیشرفت ملت خودش و برای راه‌انداختن نخبگان دیگر کشورش می‌خواهد استفاده کند، یا نه، می‌خواهد آن را در خدمت یک کارخانه یا شرکت متعلق به یک سرمایه‌دار کانادایی یا امریکایی یا اروپایی قرار دهد؟ این بزرگترین تحقیر یک انسان برجسته‌ی علمی است که تلاش کند، زحمت بکشد، کار کند و همه‌ی امکانات کشورش در واقع منتهی شود به پدید آمدن این انسان نخبه، اما او در خدمت فلان کارخانه‌دار یا فلان کمپانی دار هیچی ندان و هیچی نفهم ضد بشر فلان

نقطه‌ی دنیا باشد و آن شخص از این انسان نخبه به عنوان یک مهره و ابزار در مجموعه‌اش استفاده کند. یک انسان نخبه آن‌وقتی سرافراز و سربلند است که بتواند در بهبود اوضاع کشور و خانه و ملت خودش و بهبود زندگی و آینده و تاریخ انسانهایی که ذی‌حق نسبت به او هستند، نقش ایفا کند. شماها آن‌وقتی چهره‌ی درخشان خواهید داشت که بتوانید در کشور خودتان نقش ایفا کنید. الان شما ببینید جوانی که مثلاً فرض کنید در دوره‌ی درسی خوانده و کاری کرده، در بین هزاران جوانی که کاری نکرده‌اند، در زمینه‌ی فیزیک یا پزشکی یا ادبیات ایران عملی انجام داده که شده چهره ماندگار در کشور؛ چهره‌های ماندگار اینها هستند. ما در زمینه‌ی پزشکی، فیزیک، ادبیات و برخی از رشته‌های علوم انسانی و فلسفه، شخصیت‌های برجسته‌ی را در کشور داریم که کشور به اینها افتخار می‌کند. کشور هرگز به آن مهندس یا پزشک یا تحصیل‌کرده و نخبه‌ی که رفته و عضو و جزوی شده از یک مجموعه‌ی سرمایه‌داری متعلق به فلان مجموعه یا فلان شخص، افتخار نمی‌کند؛ او رفته پول تولید کرده برای بچه‌ها و برای دخترها و پسرها و سگها و خدَم و حَسَم یک انسان؛ این‌که افتخاری نیست. افتخار این است که کسی بتواند در داخل کشور خودش، برای کشورش پیشرفت، اعتلا، ترقی، آبرو و جبران عقب‌ماندگی‌ها را به‌وجود بیاورد. بنابراین اگر کسی با این نیت، چه در این جا درس بخواند و چه در بیرون - هر درسی که بخواند و در هر رشته‌ای که کار کند - این می‌شود یک موجود ارزشمند. به‌هرحال، هدفگذاری، سیاستگذاری و اجرای چنین مقوله‌هایی در همان بنیادی که اشاره شد، می‌تواند تحقق پیدا کند.

● دفاع مقدس و ملتی سربلند

از این‌که برخی از دوستان به هفته‌ی دفاع مقدس - که در آن قرار داریم - اشاره کردند، خوشحال شدم. فرزندان عزیز من! مواظب باشید از مسأله‌ی دفاع مقدس که در این کشور اتفاق افتاد، غافل نشوید؛ کار بزرگی انجام گرفت. آن جوانها مثل شماها بودند؛ اکثر این جوانهایی که در جنگ نقشهای مؤثر ایفا کردند، از قبیل همین دانشجویها بودند و خیلی‌هایشان هم جزو نخبه‌ها بودند. دلیل نخبه بودنشان هم این بود که یک جوان بیست‌ودو، سه ساله فرمانده‌ی یک لشکر شد؛ آن‌چنان توانست آن لشکر را هدایت کند و آن‌چنان توانست طراحی عملیات را، که هرگز نکرده بود، بکند که نه فقط دشمنانی را که مقابل ما بودند - یعنی سربازان مهاجم بعثی عراق - متعجب کرد، بلکه ماهواره‌های دشمنان را هم متعجب کرد. ما والفجر هشت را که حرکت نشدنی و باور نکردنی است، داشتیم؛ درحالی‌که ماهواره‌های امریکایی برای عراق - لابد این موضوع را شنیدید و مطلعید - کار می‌کردند؛ اطلاعات به آن کشور می‌دادند؛ یعنی دائماً قرارگاههای جنگی رژیم بعثی با دستگاههای خبری

امریکایی و با ماهواره‌هایشان مرتبط بودند و آن ماهواره‌ها نقل و انتقال و تجمع نیروهای ما را ثبت می‌کردند و بلافاصله به آنها اطلاع می‌دادند که ایرانیها کجا تجمع کرده‌اند و کجا ابزار کار گذاشته‌اند. حتماً می‌دانید که اطلاعات در جنگ، نقش بسیار مهم و فوق‌العاده‌ی دارد؛ اما زیر دید این ماهواره‌ها، ده‌ها هزار نیرو رفتند تا پای اروندرود و دشمن نفهمید! با شیوه‌های عجیب و غریبی که می‌دانم شماها چیزی از آنها نمی‌دانید - البته آن وقت برای ماها روشن بود، بعد هم برای مردم آشکار شد؛ منتها متأسفانه معارف جنگ دست‌به‌دست نمی‌شود؛ یکی از مشکلات کار ما این است؛ لذا شماها خبر ندارید - اینها با کامیون، با وانت، به شکل‌های گوناگون، مثل این‌که گویا هندوانه بار کرده‌اند، توانستند ده‌ها هزار نیروی انسانی را با پوشش‌های عجیب و غریب و در شب‌های تاریکی که ماه هم در آن شبها نبود، به کناره‌ی اروندرود منتقل کنند و از اروندرود که عرض آن در بعضی از قسمت‌ها به دو، سه کیلومتر می‌رسد، این نیروهای عظیم را عبور بدهند به آن طرف؛ از زیر آب و با آن وضع عجیبی که اروند دارد که شماها شاید آن را هم ندانید. اروند دو جریان دارد: یک جریان از طرف شمال به جنوب است که آن، جریان اصلی اروند است و رودخانه‌ی دجله و فرات هم در همین جریان به اروند متصل می‌شوند و با هم به طرف خلیج فارس می‌روند؛ جریان دیگر، عکس این جریان است و آن، در مواقع مدّ دریاست. در این مواقع، آب دریا به قطر حدود دو، سه یا چهار متر از طرف دریا، یعنی از طرف جنوب، می‌آید به طرف شمال؛ یعنی دریا سرریز می‌شود در رودخانه. با این حساب، یعنی اروند دو جریان صدو هشتاد درجه‌ی کاملاً مخالف همدیگر دارد. به هر حال، با یک چنین وضع پیچیده‌ی - آن زمان ما در جریان جزئیات کار قرار می‌گرفتیم و آن دلهره‌ها و کذا و کذا - رزمندگان اسلام توانستند به آن‌جا بروند و منطقه‌ی را فتح کنند و کار شگفت‌آوری را انجام دهند. این کار، کار همین دانشجوها و همین جوانان و همین نخبه‌هایی بود که در بسیج و در سپاه بودند. آنها یک مشت جوان مؤمن بودند که در برهه‌ی بسیار حساسی آن کار را انجام دادند که اگر آن کار را نمی‌کردند، امروز بخشی از کشور شما هم رفته بود و حکومتی هم که در ایران بود، حکومت شکست‌خورده‌ی ضعیفِ تحقیر شده‌ی ذلیلی بود که ناچار بود هرچه دیگران می‌گویند - نه بزرگها و گردن‌کلفت‌های دنیا، بلکه این خرده‌ریزه‌های دور و اطراف حتی - تحمل کند. امروز یک کشور عزیز، قدرتمند و یک ملت سربلند و دولتی مقتدر در کشور شماست که تصمیم‌گیرهای دنیا ناگزیرند و اقرار می‌کنند که نظر جمهوری اسلامی را باید در مسائل مهم و حساس جهانی ملاحظه و رعایت کنند. این به برکت آن فداکاری‌یی است که آن جوانها کردند؛ به یاد آن جوانها باشید.

من حرفه‌ایی این‌جا یادداشت کرده‌ام، شما هم خیلی حرفه‌ای نگفته داشتید که ماند؛ ما هم حرفه‌ای نگفته داشته باشیم که بماند؛ اشکالی ندارد.

● کلام آخر

به هر حال، این را هم من عرض کنم: عزیزان من! شماها نخبه‌اید؛ عزیزید و نور چشم ما هستید؛ اما یادتان باشد که هرچه عالم‌تر و نخبه‌تر می‌شوید، متواضع‌تر شوید؛ این را فراموش نکنید. مبدا نخبه بودن خدا نکرده در شما نخوت ایجاد کند؛ نخبه بودن ملازمه‌ی با نخوت‌گرایی ندارد؛ البته من در شماها نمی‌بینم؛ چهره‌های نورانی شماها این جور نشان نمی‌دهد؛ اما به هر حال مراقب باشید. فضای نخبگی در کشور با فضای تکبر بکلی باید جدا شود. هر چه شما موفقیت‌های علمی‌تان بیشتر شد، هر جا به تحقیق جدیدی دست یافتید و توفیق بیشتری پیدا کردید، متواضع‌تر، مردمی‌تر و خلاصه، خاکی‌تر شوید؛ این است که می‌تواند تداوم پیشرفت‌ها و فایده‌ی وجود شما را بیشتر کند.

امیدواریم خداوند شماها را حفظ کند؛ به پدر و مادرهایتان، به خانواده‌هایتان، به کشورتان شماها را ببخشد و همه در آینده مایه‌ی روشنی چشم ملت و کشورتان باشید.

والسّلام علیکم ورحمة الله و برکاته